



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم

موضوع جزئی: مقدمات - ۵. دو تفسیر از قاعده نفی ظلم - عدالت، مقدم بر امر و نهی الهی یا مؤخر از آن -

تاریخ: ۲۰ مهر ۱۴۰۴

مصادف با: ۱۹ ربیع الثانی ۱۴۴۷

جلسه: ۸

نظر علامه طباطبائی

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

۵. دو تفسیر از قاعده نفی ظلم

درباره پیشینه قاعده نفی ظلم، به نحو بسیار مختصر مطالبی را در دو سطح بیان کردیم؛ البته برای هر یک از این دو سطح می‌توانیم شواهد دیگری هم ذکر کنیم، اما به نظر می‌رسد که همین مقدار برای بحث ما کافی است.

مقدمه پنجم درباره احتمالات مربوط به قاعده نفی ظلم از حیث مفاد و معنا است. به عبارت دیگر، چند تفسیر یا تلقی می‌توانیم از قاعده نفی ظلم داشته باشیم. همانطور که قبلاً هم گفتیم، ذکر این نکات و مطالب، آن هم در مقدمه بحث، بیشتر برای اشراف بر جوانب و زوایای مختلف این موضوع است و اینکه وقتی بحث از قاعده را شروع می‌کنیم و می‌خواهیم مفاد قاعده را بگوییم و ادله آن را ذکر کنیم، این زوایا و ابعاد هم مدنظر باشد.

حداقل دو تلقی از قاعده نفی ظلم می‌توانیم بیان کنیم؛ البته این تلقی‌ها به تبع تلقی ما از عدالت پدید می‌آید. لذا ابتدا راجع به عدالت از نظر ماهوی باید بحث کنیم؛ اصلاً ماهیت عدالت چیست؟ این غیر از بحث مفهوم‌شناسی است.

عدالت، مقدم بر امر و نهی الهی یا مؤخر از آن؟

بحث در این است که آیا عدالت یک حقیقت مستقل از خداوند و اوامر و نواهی اوست یا پدیده‌ای است که به دنبال امر و نهی خداوند محقق می‌شود؟ نزاع بین اشاعره و معتزله و عدلیه، از گذشته دور و از قرن اول و دوم، درباره همین موضوع بوده است؛ عده‌ای معتقد بودند عدل به دنبال دستور و اوامر و نواهی خداوند پدید می‌آید و کذلک ظلم؛ یک عده‌ای هم معتقدند عدل تابع دستور خدا نیست و به دنبال امر و نهی خداوند پدید نمی‌آید، بلکه این حقیقت پیش از امر و نهی الهی وجود دارد. اینها هر کدام برای خودشان به دلایلی تمسک می‌کنند؛ اشاعره از یک طرف و امامیه و معتزله هم از سوی دیگر، که اینها به عنوان عدلیه شناخته می‌شوند. در واقع این دو نگاه منشأ تفسیرهای مختلف از عدالت و نیز از قاعده نفی ظلم شده است.

اشاعره بر این عقیده هستند که آنچه خداوند تبارک و تعالی به آن حکم بدهد، عدل است؛ یعنی همه چیز تابع دستور خداوند است؛ عدل، فارغ از اوامر و نواهی خداوند، هیچ حقیقی ندارد. البته این ادعا مستند به مقدمات و دلایلی است؛ از جمله اینکه این عالم ملک طلق خداوند است و خداوند بر این عالم مالکیت مطلقه دارد؛ لذا می‌تواند در هر چیزی و به هر نحوی تصرف کند. خداوند هرگونه که بخواهد می‌تواند با ملک طلق خودش رفتار کند. مثلاً خداوند یک انسان بدکاره را به بهشت ببرد یا یک انسان درست‌کار را به جهنم ببرد، این حق اوست؛ چون مالک همه امور در این عالم است. چون مالک است، هر تصرفی در ملک خودش جایز است؛ این تصرف در ملک دیگری نیست تا به حقوق دیگری تجاوز شده باشد؛ همه عالم ملک طلق

خداوند است. هر کسی می‌تواند در ملک طلق خودش تصرف کند و کسی هم نمی‌تواند او را مورد سؤال و اعتراض قرار بدهد که چرا این کار را کردی یا نکردی؛ مالک علی‌الاطلاق بوده و می‌توانسته هر نوع تصرفی نسبت به همه موجودات این عالم داشته باشد.

این استدلال مورد اشکال عدلیه قرار گرفته و در اینجا بحث‌هایی در گرفته است که حالا نمی‌خواهیم وارد این بحث‌ها شویم؛ طبق نظر معتزله و امامیه، اوامر و نواهی به دنبال حقیقت عدل و ظلم پدید آمده است. خداوند متعال امر و نهی دارد ولی این امر و نهی به دنبال عدالت و جلوگیری از ظلم است؛ خوبی‌ها را امر می‌کند و از بدی‌ها نهی می‌کند؛ ما بسیاری از قبائح را می‌فهمیم بدون اینکه از آن نهی صورت گرفته باشد. دروغ چیزی است که همه قبح آن را می‌فهمند و فارغ از امر و نهی خداوند، خودش عند الناس و نزد عقلا قبیح شمرده می‌شود. قائلین به واقعی بودن عدالت نه تبعی بودن آن هم دلایلی برای خودشان دارند و به رقبا تاخته‌اند و مباحثاتی بین آنها در گرفته است. شما به مناسبت‌های مختلف، این دو نزاع را دیده‌اید و با آن مواجه شده‌اید؛ در مسئله حسن و قبح عقلی، در مستقلات عقلیه، در بحث‌های اصولی با این نزاع مواجه بوده‌اید و با آثار آن فی‌الجمله برخورد داشته‌اید.

البته این را هم عرض کنم که دیدگاه سومی هم راجع به این مسئله وجود دارد که این را بعداً عرض می‌کنیم. دیدگاه سوم مربوط به علامه طباطبایی است که نه مطابق تلقی رایج از عدالت و حسن و قبح است، و نه با عقاید اشاعره سازگاری دارد. ما این دیدگاه را بعداً عرض می‌کنیم؛ شاید برای خود شما هم مایه تعجب باشد که چطور چنین نظریه و عقیده‌ای مربوط به علامه طباطبایی است.

این دو تلقی و برداشت از عدالت، در دایره فقه و احکام شرعی یا شریعت، انعکاس پیدا کرده است؛ یعنی انعکاس دیدگاه اول با انعکاس دیدگاه دوم متفاوت است؛ اگر ما گفتیم قاعده نفی ظلم یا قاعده عدالت به رسمیت شناخته می‌شود، به دو شکل قابل تفسیر است و به دو نوع می‌شود آن را تبیین کرد.

یکی اینکه همه احکام و اوامر و نواهی خداوند متعال عادلانه است؛ یعنی هر چه خدا حکم کند، اعم از امر و نهی، عادلانه است. در مقابل، تلقی دیگر می‌گوید همه احکام شرعی باید عادلانه باشد. بین عادلانه بودن و بین عادلانه باید بودن، فرق است. وقتی ما می‌گوییم احکام و آراء و انظار فقهی همگی عادلانه‌اند، معنایش این است که اصل عادلانه بودن احکام مسلم است، منتها اگر جایی با عقل و فکر و اندیشه بشر سازگار نبود، باید عقل و فکر را تخطئه کند و نه آن حکم را. حکم علی‌أیحال عادلانه است و احکام عادلانه طبیعتاً در همه امور جاری و ساری است. اما براساس تلقی که هر حکم شرعی و نظر فقهی باید عادلانه باشد، طبیعتاً وقتی با یک حکم شرعی مواجه می‌شود که چه‌بسا در نظر او با عدالت ناسازگار است، اینجا حکم را کنار می‌گذارد؛ به دلیل اینکه قاعده نفی ظلم چنین اقتضائی دارد. وقتی ما می‌گوییم احکام همگی عادلانه است، در حقیقت ریشه در همان تفکر اشعری‌گری دارد؛ چون اینها می‌گویند هر چه خدا امر و نهی کند عین عدل است و اگر چیزی عین عدل بود، امکان تغییر در آن وجود ندارد. ما احکام شرعی را یا منطبق بر عدالت می‌دانیم یا نامنطبق؛ اگر منطبق باشد فیهما، اگر منطبق نباشد آنگاه باید خودمان را تخطئه کنیم.

سؤال:

استاد: می‌گویند العدل هو ما شرعه الله، هر چه خدا تشریع کند عدل است؛ مثل الحسن ما حسنه الله یا ما حسنه الشارع و القبیح ما قبحه الشارع همان است ... طبق آن دیدگاه، آنها می‌گویند این اشکال در ماست که یا به عمق مطالب واقف نیستیم و سطحی و ظاهری می‌بینیم و فکر می‌کنیم این عادلانه است. اینها می‌گویند هر آنچه که خداوند انجام دهد عدل است و ما قادر به کشف همه ابعاد و جوانب یک مسئله نیستیم؛ ممکن است حسن و قبح یک چیزی را بفهمیم و یک چیزی را بدست نیاوریم. لذا هر جا به نظر ما حکمی غیر عادلانه آمد، این ناشی از خطای ماست؛ می‌گوید عقل ما خطا کرده که به چنین نتیجه‌ای رسیده است. پس خداوند هر چه انجام بدهد، عین عدل است و آنچه که از آن اجتناب می‌کند، عین ظلم است؛ چون خدا انجام نمی‌دهد، ظلم است؛ نه اینکه یک واقعیتهای برای این به عنوان ظلم و عدل باشد.

پس دو نگاه در اینجا وجود دارد که العدل ما حسنه الله یا ما امره الله تعالی به و ظلم هو ما نهی عنه؛ هر چه که از آن منع و نهی شود، ظلم است. به هر حال این دو تفسیر یا دو تلقی از قاعده نفی ظلم ارائه شد. تفسیر سوم از ماهیت عدالت توسط علامه طباطبایی صورت گرفته که شاید یک حد وسطی بین نظریه اشاعره و معتزله و امامیه باشد. قبل از اینکه اصل این نظریه را شرح بدهم که چه تفاوت‌هایی با آن دو نظر دارد، به یک نکته باید توجه کرد و آن اینکه اگر این دیدگاه بخواهد در فقه انعکاس پیدا کند، آیا تفسیر سوم از قاعده نفی ظلم به دست ما می‌دهد یا برمی‌گردد به یکی از آن دو تفسیر؟ بالاخره به حسب ثبوتی و البته به لحاظ اثباتی، شاید راه ما منحصر در همین دو مطلب باشد؛ یک وقت می‌گوییم همه احکام شرعی بالضرورة عادلانه‌اند؛ یک وقت می‌گوییم همه احکام شرعی باید عادلانه باشند. معلوم است طبق دیدگاه اول، عادلانه بودن یک پیش‌فرض است که وجود دارد و کسی که به عادلانه بودن این حکم پی نبرد، باید عقل و خرد خودش را تخطئه کند و راه دیگری را پیش بگیرد. به هر حال این معنا (به غیر از آن دو تلقی) می‌تواند یک تفسیر مستقلی باشد به یکی از آن دو تفسیر برگردد؛ یعنی علامه می‌تواند در ماجرای عدل یک نظر دیگری داشته باشد اما اینطور نیست که در فقه، انعکاس دیگری پیدا کند. لذا از نظر انعکاس در فقه می‌تواند رجوع به تفسیر اول کند و می‌تواند رجوع به تفسیر دوم کند. پس منافاتی نیست بین نظریه‌ای که علامه در اینجا دارد (که حالا خواهیم گفت) و در عین حال التزام به یکی از این دو تفسیر در باب قاعده نفی ظلم.

نظر علامه طباطبایی

اینکه می‌گوییم سخن علامه با اینکه در ماجرای نزاع اشاعره و عدلیه یک راه سوم محسوب می‌شود، اما انعکاس آن در فقه لزوماً راه سوم نیست بلکه چه بسا به یکی از این دو راه برگردد. پس توجه داشته باشید که نظر دیگری غیر از عدلیه و اشاعره در باب عدالت وجود دارد ولی این نظریه یا به تفسیر اول از نفی ظلم یا به تفسیر دوم از نفی ظلم می‌انجامد. علامه طباطبایی هم در جلد ۱ المیزان و هم در جلد ۷، پیرامون این مسئله سخن گفته و تا حدودی آن را توضیح داده است. من خلاصه مدعای مرحوم علامه را می‌گویم و تفصیل آن را برای بعد می‌گذاریم. مرحوم علامه از جهتی تأکید دارد بر همان مطلبی که از اشاعره نقل کردیم. می‌گوید: به طور کلی خداوند متعال مالک مطلق این جهان است و به استناد این مالکیت مطلقه، هر کاری را می‌تواند انجام بدهد. تا اینجا مثل اشعری‌ها است؛ پایه استدلال آنها این بود که می‌گفتند خداوند مالک مطلق جهان است و هر تصرفی را در مملکت تحت سیطره خودش می‌تواند انجام بدهد. به علاوه، ما یقین داریم خداوند ظلم نمی‌کند و عادلانه حکم می‌کند. بالاخره یک سری امور پیرامون انسان وجود دارد، اما اینکه خداوند ظلم نمی‌کند بدین معناست

که خداوند وعده‌هایی به انسان داده که به آن وعده‌ها عمل می‌کند؛ خداوند وعده داده که ظلم نکند، خداوند وعده داده که به عدالت رفتار کند؛ خداوند وعده داده که مثلاً از گناهان خطاکاران می‌گذرد؛ به فرزندان توصیه می‌کند که به پدران وفادار باشید. اگر این چنین باشید، من این چنین پاداش می‌دهم. اینها در میان عقلا رواج دارد و عقلا این را می‌فهمند. خداوند متعال هم همین فهم عقلا را در حسن و قبح اعمال کرده است؛ یعنی در واقع می‌فرماید ایها الناس، من هر کاری که دلم بخواهد می‌توانم نسبت به شما انجام بدهم؛ من مالک مطلق همه این عالم هستم و به این اعتبار می‌توانم هرگونه دخل و تصرفی داشته باشم. اما چون یک سری از امور را وعده داده و درک عقلا را از عدل و ظلم تأیید کرده، خودش را در این چهارچوب (اگر تعبیر درست باشد) قرار داده است که به کسی ظلم نکند و خلف وعده نکند و قس علی هذا.

«والحمد لله رب العالمین»